چپ و یهودی‌ستیزی

تاملی بر یک کارنامه ناخوشایند

نوشته: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۸۰۱۰

"ناعادلانه بودن انتقاد در این نیست که بی‌رحمانه موشکافی و تحلیل می کند-این بزرگترین فضیلت آن است-بلکه در این است که با تسلیم شدن به[وضع موجود] از پرسش‌های اصلی طفره می‌رود.»

تئودور ادورنو

هانا آرنت در ابتدای کتاب ریشه‌های توتالیتاریسم جوکی را در مورد هیتلر تعریف می کند:
هیتلر ضمن یک سخنرانی پرشور می گوید «همه مشکلات ما به یهودیان برمی گردد!»
فردی در میان جمعیت فریاد می‌زند، «و دوچرخه‌سواران!»
هیتلر ادامه می‌دهد، «...تمام مشکلات سیستم سیاسی ما به یهودیان برمی گردد!»
همان فرد در میان جمعیت فریاد می‌زند، «و دوچرخه‌سوران!»
هیتلر ادامه می‌دهد، «...المان ضعیف است، در حال تجزیه است. این گناه کیست؟ یهودیان!»
- «و دوچرخه‌سوران!»
هیتلر خشمگین به سمت مرد برمی گردد و می گوید :«نگاه کن، هر وقت من می گویم یهودیان تو می گویی « و دوچرخه‌سواران». چرا دوچرخه‌سواران؟»
مرد پاسخ می‌دهد: «خوب، چرا یهودیان؟»

علت اصلی نوشتن این مقاله نه جوک هانا ارنت بلکه بحثی است که اخیراً در میان برخی از دوستان در مورد ضرورت برقراری رابطه اسرائیل، یا دقیق‌ترگفته شود تلاش برای پایان دادن به خصومت رسمی ایران با اسرائیل، درگرفته است. برخی از دوستان مانند آقای محمد ارسی در عرض دو سال اخیر مقالات متعددی در این رابطه نوشته‌اند. مقالاتی که شادی موافقین و خشم مخالفین را برانگیخته است. هدف من در اینجا نه پرداختن مستقیم به این موضوع بلکه همانطور که از عنوان مقاله برمی‌اید طرح چند پرسش در باره رابطه بغرنج و پیچیده چپ و مسأله یهود، یهودی‌ستیزی و اسرائیل است.

مساله یهود

رابطه یهودیان با جنبش چپ بسیار گسترده‌تر از رابطه آن‌ها با مارکسیست‌ها می‌باشد. از هنگامی که چپ از زمان انقلاب فرانسه در معنای امروزی آن شکل گرفت، یعنی رهبران رادیکالی که در انقلاب فرانسه از انقلاب حمایت می کردند، این رابطه آغاز شد. در زمان انقلاب فرانسه نیز از طرفداران یهودی نام برده می‌شد. اما از همان ابتدا نیز رابطه یهودیان با چپ یک رابطه پر از عشق و نفرت بود. مثلاً میخاگیل باکونین، از رهبران معروف انارشیست‌ها، که از اشراف روس بود، از یهودیان به عنوان استثمارگران ذاتی نام می‌برد. با وجود این اکثر رهبران جنبش کارگری موضع تقریباً دوستانه‌ای نسبت به یهودیان داشتند.
دو تن از رهبران بزرگ جنبش کارگری، کارل مارکس و فردینالد لاسال ریشه‌ای یهودی داشتند، مارکس تئوریسین بزرگ جنبش کارگری و لاسال از رهبران بزرگ آن محسوب می‌شد. لاسال از بنیان‌گذاران حزب سوسیال‌دمکرات آلمان بود. پدر مارکس یک سال قبل از تولد کارل مارکس پروتستان شد و از این رو مارکس، هیچ‌گاه با سنت‌های یهودی پرورش نیافت. او بعدها با اموزه‌های یهودی از طریق برونو باوئر آشنا شد. باوئر معتقد بود که یهودیان تا زمانی که به اموزه‌های یهودیت اویخته شده‌اند نخواهند توانست به آزادی برسند. در این رابطه بود که مارکس جزوه معروف خود یعنی «در باره مسأله یهود» را نوشت. او در این جزوه سعی کرد بین ازادی سیاسی و آزادی انسان تفاوت قائل شود. از نظر او، در دولت‌های مدرن به یهودیان آزادی سیاسی اعطا شده بود، در حالی که آزادی انسان وجود نداشت. بنا بر مارکس یکی از پایه‌های قضاوت در مورد مدرن بودن یک حکومت، اعطای آزادی‌های سیاسی برای همگان از جمله یهودیان بود. اما دولت‌های سکولار آزادی انسان را به ارمغان نیاوردند و در آمریکا که حکومتی غیرمذهبی داشت، یهودیان از طریق یهودی کردن مسیحیان، خود را آزاد نموده بودند.
او در این کتاب از جمله می گوید «شالوده سکولار یهودیت چیست؟ [اصالت] نیاز عملی و منافع فردی. مذهب زمینی یهودی چیست؟ دلالی! خدای زمینی او کیست؟ پول! بسیار خوب! آزادی از دلالی و پول، و در نتیجه رهایی از یهودیتِ عملی و واقعی، آزادیِ عصر ما خواهد بود...بنابراین، در تحلیل نهایی، آزادی یهودیان عبارت است از آزادیِ بشریت از یهودیت.»
این جملات باعث شده است که عده‌ای، از جمله ادموند سیلبرنر مارکس را یک «یهودستیز رک و راست» قلمداد کند. مسلم اینکه، درک امروز ما از یهودی‌ستیزی بسیار متفاوت از این درک در دوران مارکس است. او در اینجا

در پلمیک با هگلی‌های جوان از همان زبان و اصطلاحات مرسوم و رایج استفاده می کند و از این رو هنری پاچر معتقد است که نمی‌توان او را یهودستیز خواند. آنچه او می گوید این است که اگر زمانی پول، سفته‌بازی، و دلالی از ویژگی‌های یهودیان شمرده می‌شد، اتهامی که مسیحیان متوجه یهودیان می‌نمودند، امروز خود مسیحیان به همان کارها مشغول هستند، و به عبارتی «یهودی» شده‌اند . از این رو، آزادی همه انسان‌ها به معنی رهایی از دلالی و پول. این تنها راه آزادی همه انسان‌ها از جمله یهودیان است.
از طرفی ما می‌دانیم که مارکس در نامه‌های خود به انگلس از کلمات بسیار نامناسبی در رابطه با یهودیان استفاده می کند و به همین خاطر جک جاکوبس، معتقد است که مارکس در موارد زیادی» بیزاری» خود را نسبت به افراد یهودی نشان داده است. این در حالی است که ما می‌دانیم تقریباً تمام خویشاوندان وی یهودی بودند.
ایزاک دویچر که خود چپگرایی با ریشه‌های یهودی بود، از کسانی چون مارکس، لوکزامبورگ، تروتسکی و دیگران به عنوان «یهودیان غیر یهود» یاد می کند. از نظر او این افراد در «مرزهای تمدن‌ها، مذاهب و فرهنگ‌های ملی متفاوت زندگی کردند و در مرز دوران‌های مختلف بدنیا آمده و پرورش یافتند." از این رو انان این قدرت را یافتند که « فراتر از جوامع، ملت‌ها، عصر و نسل‌های خود فکر کنند، و به لحاظ ذهنی وارد افق‌های گسترده جدیدی شوند."
از آنجا که در جامعه به یهودیان به دیده تحقیر نگریسته می‌شد، از ورود یا رشد انان در نهادهای مهم و قدرتمند جلوگیری به عمل می‌امد، و از نظر سیاسی، و اجتماعی مورد تبعیض قرار می گرفتند، عده زیادی از انان، البته نه به اندازه‌ای که در ادبیات راستگرایان در مورد تعداد شان غلو می‌شود، به جنبش‌های سوسیالیستی، اعم از کمونیست، سوسیال‌دمکرات و انارشیست، پیوستند. این امر نه فقط در اروپا، و آمریکا بلکه در ایران نیز واقعیت دارد. جنبش‌های سوسیالیستی درهای خود را به روی همه محرومان سیاسی از جمله یهودیان باز کردند. بسیاری از رهبران سیاسی جنبش کارگری اروپا ریشه یهودی داشتند و درصد مشارکت انان در احزاب چپ به نسبت جمعیت یهودیان رقم بسیار بالایی بود. اما اکثر انان نسبت به مسأله یهود و ریشه‌های یهودی خود بسیار کم‌علاقه یا بی‌علاقه بودند. مثلاً لاسال، رقیب مارکس در جنبش کارگری و از رهبران بسیار محبوب آن جنبش در آلمان، در نامه‌های خصوصی خود بارها انزجار خود از یهودیان را اعلام کرد: "دو طبقه وجود دارند که من بیش از همه طاقت تحمل انان را ندارم: نویسندگان و یهودیان، و من متأسفانه متعلق به هر دو انان هستم."
این بیزاری را روبرت ویستریچ «خود-نفرتی» مارکس، لاسال و امثالهم می‌نامد. برچسبی که ممکن است به طور تکنیکی قابل زدن بر لاسال باشد، اما قابل انطباق بر مارکس نیست زیرا او در شش سالگی به مسیحیت پیوست و هیچ‌گاه خود را یهودی نمی‌دانست.
در ابتدای قرن گذشته، در جنبش کارگری آلمان، برخی از رهبران یهودی جنبش مواضع متفاوتی در مقابل صهیونیسم اتخاذ کردند، مثلاً برنشتاین و آدلر مواضع همدلانه‌ای نسبت به صهیونیست‌ها داشتند، در حالی که رزا لوکزامبورگ و اوتو باوئر موضع سختی در برابر صهیونیسم اتخاذ نمودند.
در کشوری مثل لهستان، در حدود یک سوم اعضای حزب کمونیست را در دهه ۱۹۳۰ یهودیان تشکیل می‌دادند

اما با توجه به آنکه در لهستان بیش از سه میلیون یهودی وجود داشت، و تعداد اعضای حزب کمونیست در این زمان بسیار اندک بود، در حدود ۷۰۰۰ نفر، درصد بسیار کمی از یهودیان لهستانی کمونیست بودند. همین موضوع در مورد حزب کمونیست روسیه، با رهبرانی چون تروتسکی، کامنف، و زینوویف که همه یهودی بودند نیز صدق می‌کند. درواقع تعداد یهودیانی که عضو منشویک‌ها بودند بسیار بیشتر از اعضای یهودی منشویک‌ها بود، اما از آنجا که اکثر یهودیان نقش‌هایی کلیدی در رهبری بلشویک‌ها داشتند (یا اینکه همسرانی یهودی داشتند مانند بخارین، مولوتوف،..)، این شایعه که کمونیست‌ها در همه جا، یهودی هستند کم‌کم جز بداموزی‌هایی شد که تا به امروز نیز پابرجا مانده است. نفرت از کمونیسم و یهودیت در هم امیخته شد. مثلاً واسیلی شولگین از روزنامه‌نگاران ناسیونالیست طرفدار تزار در کتاب خود به نام «چرا ما شما را دوست نداریم» در سال ۱۹۲۷ نوشت:

"ما این واقعیت را دوست نداریم که شما سهم بسیار برجسته‌ای در انقلابی بازی کردید که معلوم شد بزرگترین تقلب و دروغ است. ما این واقعیت را دوست نداریم که شما ستون فقرات و هسته حزب کمونیست را تشکیل می‌دهید. ما این واقعیت را دوست نداریم که با توجه به انضباط و همبستگی، دقت و اراده‌تان به تقویت و قدرت دیوانه‌ترین و خونین‌ترین سازمانی که بشریت از روز اول خلقت تاکنون شناخته ، کمک کردید. ما این واقعیت را دوست نداریم که این آزمایش برای اجرای اموزه‌های یک یهودی، کارل مارکس، به کار گرفته شد... این واقعیت را دوست نداریم که شما یهودیان، جمعیت بسیار کوچکی به نسبت روس‌ها، به دور از قلت تعدادتان در این اقدام شرم‌اور شرکت کردید»

به این طریق، بیزاری از اعمال برخی کمونیست‌ها و برخی از یهودیان در کشورهایی که کمونیست‌ها قدرت را در دست گرفتند به همه یهودیان و کمونیست‌ها گسترش یافت. در کشورهایی که یهودی‌ستیزی سابقه‌ای طولانی داشت، این دو به دوقلوهای سیامی بدل گشتند. الکساندر سولژنیتسین در کتاب «دویست سال با هم» از مسئولیت جمعی یهودیان (کمونیست‌ها که جای خود دارد)، به خاطر جنایات استالین نام می‌برد. زیرا بسیاری از مقامات مهم سازمان امنیتی استالین تا اواخر دهه ۱۹۳۰ را یهودیان بدست داشتند.

در ایران نیز سیر حوادث تقریباً مشابه سایر نقاط دنیا بود. اگرچه رقابت دینی مسیحیت و یهودیت کمی متفاوت از رقابت بین اسلام و روحانیت بود، ولی با وجود این آن‌ها تحت فشار دینی شدیدی قرار داشتند. بسیاری بالاجبار به دین اسلام گرویدند و زندگی آنوسی یافتند (یعنی در خفا یهودی بودند اما در ظاهر به دین اکثریت تظاهر می‌کردند). در این دوران هر روحانی که در پی معروف شدن بود، و یا این که فناتیست بود به بهائیان و یهودیان می‌تاخت، اگر چه اولی‌ها از نظر انان در رتبه پائین‌تری نسبت به دومی ها قرار داشتند.

در دوران فاشیست‌ها با رشد ناسیونالیسم در ایران، اکثریت ایرانیان به خاطر نژاد اریایی، خود را برتر از سامیان یهود می‌انگاشتند و فشار بر یهودیان بیش از پیش گشت. دیگر حتی با تغییر دین و پیوستن انان به اسلام نیز امکان نجات وجود نداشت، زیرا تغییر دین کمکی به تغییر نژاد نمی‌کرد. در این زمان شایع گشت که هیتلر نیز مسلمان گشته و نام حیدر را برای خود برگزیده است، و قصد دارد پس از شکست دادن روس‌های بی‌خدا و انگلیسی‌های فریبکار، و با ریشه در آوردن یهودیان، مذهبِ جدید خود را به جهانیان اعلام کند. هم

زمان، همکاری‌های اقتصادی با آلمان گسترش یافت، ساختمان راه‌اهن از جمله این همکاری‌ها بود. در نازی‌اباد چهارصد دستگاه خانه توسط المانی‌ها بنا شد. شایعه است که نام محله نازی‌اباد به خاطر همین موضوع برگزیده شد، هر چند که عده‌ای از ساکنین این محله، نام آن را به نازخاتون از زنان قاجار نسبت می‌دهند. هما سرشار می‌نویسد که در این دوران بر روی خانه و مغازه‌های برخی از یهودیان صلیب شکسته حک می‌شد.
در چنین شرایطی ، با پا گرفتن حزب توده عده زیادی از یهودیان، از طبقات پایین و میانی، به آن حزب پیوستند. برخی همانند بسیاری از ازادیخواهان دیگر، برای پایان دادن به رنج و ستم محرومان طرفدار حزب گشتند، عده‌ای به امید خلاصی از فشارهای مذهبی. در هر حال، اکثر این یهودیان تنها چاره از بین بردن یهودی‌ستیزی در ایران را استقرار کمونیسم قلمداد کردند. در آن زمان یهودیان در حدود دو درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند، اما گفته می‌شود نزدیک به پنجاه درصد اعضای فعال (و نه کل اعضا) حزب توده یهودی بودند. شاید این رقم غلوامیز باشد اما همه بر پیوستن تعداد زیادی از یهودیان به حزب توده اذعان دارند. طبعا موفقیت‌های یهودیان در دیگر احزاب چپ دنیا، از جمله بلشویک‌ها خود به کشش به سمت حزب نیز کمک می‌کرد. هارون یشایایی، و عزیز دانش راد که پس از اعدام القانیان در ابتدای انقلاب ، رهبری جامعه کلیمیان را بدست گرفت و نماینده انان در خبرگان قانون اساسی بود، نیز از اعضای حزب توده در ابتدای تشکیل آن بودند.
در زمان تاسیس کشور اسرائیل در سال ۱۳۴۸ ، اتحاد شوروی و حزب توده از استقرار آن حمایت کردند. اما در همین زمان، احساسات ضدیهودی در کشور افزایش یافت. مصدق خود نیز مخالف تشکیل کشور اسرائیل بود ولی مهمترین مخالف اسرائیل در کابینه مصدق، دکتر فاطمی، وزیر وقت امور خارجه بود. مهاجرت یهودیان به اسرائیل آغاز شد. در این زمان در حدود یک سوم یهودیان به اسرائیل مهاجرت کردند. تعداد یهودیان ایرانی در حدود ۳۰۰-۲۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود، تا قبل از انقلاب در حدود ۷۰ هزار نفر از انان به اسرائیل مهاجرت نمودند.
پس از سقوط مصدق بتدریج وضع اقتصادی و اجتماعی یهودیان باقی‌مانده بهبود یافت و با اینکه یهودیان کمتر از یک درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند، اما عده زیادی از انان توانستند در عرصه‌های گوناگون موفقیت‌های زیادی کسب کنند. مثلاً در حدود شش درصد پزشکان ایرانی یهودی بودند. تخمین زده می‌شود که پس از انقلاب در حدود ۸۵ درصد از یهودیان به خارج مهاجرت نمودند.

یهودی‌ستیزی

بنا بر تعریف برایان کلوگ، «یهودی‌ستیزی شکلی از نفرت نسبت به یهودیان به مثابه یهودی است به طوری که آن‌ها چیز دیگری به جز آنچه که هستند، درک شوند. » اما بنا بر تعریف ویکیپدیا، یهودی‌ستیزی (antisemitism) انزجار، خصومت، تعصب یا تبعیض علیه یهودیان است. ..به طور کلی، یهودی‌ستیزی شکلی از نژادپرستی در نظر گرفته می‌شود.
هنگامی که از نژادپرستی صحبت می‌شود معمولاً منظور از نژادی است که در موقعیتی پایین‌تر قرار دارد. مثلاً

اگـر نژادپرسـتی در مـورد سیاهپوسـتان در نظـر گرفتـه شـود، سفیدپوسـتان خـود را برتـر از سیاه‌پوسـتان تلقـی می‌کنند، اما در مورد یهودی‌ستیزی معمولاً برعکس است. انها، با وجـود تعـداد کـم خـود کسـانی هسـتند کـه در پشت صحنه باعث و بانی بدبختی و فلاکت دیگران هستند. از این رو شاید پیونـد یهودی‌سـتیزی بـا نژادپرسـتی در شکل معمول آن، بدون در نظر گرفتن این تفاوت، کمی نادرست باشد. از سوی دیگر، ردپـای یهودی‌سـتیزی می‌تواند در میان همه گروه‌های اجتماعی و احزاب و گروه‌های سیاسی دیده شود. طرفداران سوسیالیسم و چپ نیز از این قاعده مستثنی نیستند.

در طی حوادث انقلابی ۱۹۱۷ هنگامی که مبارزه طبقـاتی در اوج خـود قـرار داشـتند، وقـتی کـه برخـی از رهـبران عمده بلشویک‌ها یهودی بودند و مخالفین آن انقلاب، از انقلاب اکتبر به عنوان توطئه یهودی‌ها یاد می‌کردنـد، وقتی که بسیاری از اعضای شورای پتروگراد یهودی بودند، حتی در چنین اوضاع و احوالی نیز این موضوع قابـل لمس بود. زمانی که درگیری‌های نهایی انقلاب اکتبر آغاز شـد و کرنسـکی قصـد خـروج از پـتروگراد را داشـت، شعاری را بر دیوارها دید که کمی تعجب‌اور بود: "مرگ بر کرنسکی جهـود، زنـده بـاد رفیـق تروتسـکی». امـا بایـد بخاطر اوردکه تروتسکی یهودی بود در صورتی که کرنسکی نه یهـودی بـود و نـه ریشـه یهـودی داشـت! اگرچـه رژیـم تـزاری یهودی‌سـتیز بـود و ضـدانقلاب، یهودی‌سـتیز در نظـر گرفتـه می‌شـد، امـا در برخـی از طرفـداران بلشکویک‌ها همین گرایش دیده می‌شد. انقلاب فوریه و نیز اکتبر به معنی محو کامـل گرایشـات یهودی‌سـتیزانه در جامعه نبود. حتی یک‌بار در روزنامه پراودا، ارگان حزب در سال ۱۹۱۸ نوشته شد «برعلیه یهودیِ بودن به معنی علیه تزار بودن است!"

ایلیا ارنبرگ نویسـنده جـوانی کـه سـال‌ها بعـد از انقلاب بـه یکـی از نویسـندگان معـروف بلشـویک بـدل گشـت، خاطراتی از این دوران دارد که به شکل کاملاً اشکاری مبهم بودن مرز انقلابی‌گـری و یهودی‌سـتیزی را در سـال ۱۹۱۷ نشان می‌دهد:

"دیروز در در صف رأی برای مجلس موسسان بودم. مـردم می‌گفتنـد «هـر کسـی کـه مخـالف جهودهاسـت، بـه شماره 5 [بلشویک‌ها] رأی دهد، هرکسی که خواهان انقلاب جهانی است به شـماره 5 رأی دهـد؟ ریش‌سـفیدی سواره، بر روی مردم آب مقدس می‌پاشید؛ همه کلاه‌های خود را برداشتند. گروهی از سربازان در حال گـذر، در میسر راه خود ، با صـدای بلنـد سـرود انترناسـیونال را می‌خواندنـد. مـن کجـا هسـتم؟ شـاید اینجـا واقعـاً جهنـم است؟»

بنابراین اگر چه انقلاب اکتبر انقلابی رادیکال و دگرگون‌ساز بود، اگر چه رهبران اصلی آن موضعی کاملاً روشـن در برابر یهودی‌سـتیزی داشـتند، امـا آن پیچیـدگی‌های خـود را داشـت، و در مـواردی غیرمنتظـره، انقلابی‌گـری رادیکال با یهودی‌ستیزی در کنار هم دیده می‌شدند.

امروز نیز یهودی‌ستیزی می‌تواند ضدسرمایه‌داری ، ضدامپریالیستی و ضدهژمونیک باشد. بعد از انقلاب ما بایـد بهتر از هر کس دیگری فرق بین انتقاد ارتجاعی از سرمایه‌داری و امپریالیسم را فهمیده باشیم. زمانی اگوسـت ببل انتقاد ارتجاعی از سرمایه‌داری را سوسیالیسم احمق‌ها نامید.

از طرف دیگر، درک ما نیز از حوادث تاریخی عوض می‌شود. دوران «عصر طلایـی» سـرمایه‌داری، پـس از جنـگ

دوم جهانی تا اوایل دهه هفتاد، بسیار متفاوت از دوران هژمونی نئولیبرالیسم و گسترش جهانی شدن است. بنا به گفته مویشه پستون، فیلسوف کانادایی ، در «عصر طلاییِ» سرمایه‌داری، از آنجا که اعتقاد به مدرنیته غالب بود، عموما نازیسم به مثابه یک شورش ارتجاعی علیه مدرنیته در نظر گرفته می‌شد. در اثار ولر (Wehler) و بسیاری از مورخین دیگر ، از نخبگان نازی‌ها به عنوان کسانی که طرفدار ارزش‌های فئودالی و پیشامدرن بودند یاد می‌شود. آثار هانا ارنت در این رابطه کمی استثناء بودند که بر قدرت بورکراسی و سلطه تکنیک تکیه داشتند. درست برعکس، چند دهه بعدتر با رشد پست‌مدرنیسم، کسانی مانند زیگموند باومن از فاشیسم به عنوان پدیده‌ای کاملاً مدرن یاد می کنند (نگاه کنید به باومن، مدرنیته و هولوکاست).

بلافاصله پس از جنگ نیز، با شروع جنگ سرد هیچیک از طرفین به مسأله هولوکاست توجهی نداشتند، از نظر غرب و شرق بزرگ کردن هولوکاست و تمرکز بر آن، می‌توانست مبارزه علیه کمونیسم در غرب و مبارزه ضدامپریالیستی در شرق را خدشه‌دار نماید. در آلمان و اتریش نیز پروسه نفی هولوکاست چند دهه به طول انجامید. در اتحاد شوروی نازیسم و فاشیسم یکی انگاشته شد و از نظر رسمی ابزاری در دست سرمایه‌داری علیه جنبش کارگری و کمونیسم محسوب شد. یهودی‌ستیزی یکی از جنبه‌های فرعی نازیسم در نظر گرفته شد. در این دوران مک کارتیسم علیه «انترناسیونالیسم کمونیستی» بود، در حالی که در شوروی علیه جهان‌شهرگرایی که طرفدارانش عمدتا یهودیان بودند، مبارزه جریان داشت. . در دهه ۱۹۶۰ بتدریج بحث هولوکاست جای خود را در مجامع علمی باز کرد.

در رابطه با انقلاب ایران نیز نظرات متفاوتی وجود داشته و دارند. می‌توان آن را واکنشی ارتجاعی در برابر مدرنیته، دفاع از حقوق فئودال‌ها، بازگشت به صدر اسلام، ارتجاع سیاه ارزیابی کرد. می‌توان آن را اولین انقلاب پست-مدرن دنیا خطاب نمود، و یا می‌توان آن را انقلابی ضداستبدادی و ضدامپریالیستی با دو روایت عمده در نظر گرفت. می‌توان خمینی را رهبری پوپولیست قلمداد کرد که هدفش برگرداندن ایران به ۱۴۰۰ سال پیش نبود. به عبارتی او فردی بنیادگرا در معنای معمول ان نبود اما از این گزاره نباید به این نتیجه رسید که روحانیت انقلابی مملو از ایده‌های ارتجاعی نبوده و نیست، چنانچه قانون اساسی جمهوری اسلامی به خوبی این موضوع را نشان می‌دهد. انقلاب ثابت کرد که می‌توان ضدامپریالیست ، اما در عین حال واپسگرا در بسیاری از عرصه‌ها بود. بسیاری از یهودیان با جان و دل در انقلاب ایران شرکت نمودند. بیمارستان سپیر یکی از بیمارستان‌هایی بود که انقلابیون در جریان انقلاب، بدون ترس از دستگیری ساواک به آن مراجعه می‌کردند. بسیاری از مجروح‌شدگان تظاهرات ۱۷ شهریور به آن بیمارستان مراجعه کردند و خمینی طی نامه‌ای از بیمارستان یاد شده تشکر نمود. در جمهوری اسلامی، یهودیان مانند دیگر مذاهب رسمی ایران نماینده خود را در مجلس دارند اما این به معنی آزادی یهودیان در جامعه نیست. فرار بیش از ۸۵ درصد آن‌ها از کشور نشانه این واقعیت تلخ است، که آن را با هیچ شعبده‌بازی نمی‌توان پنهان نمود. اگر چه تبعیض و فشار مذهبی تمام مذاهب و ادیان دیگر را نیز در بر می‌گیرد اما به خاطر دشمنی با دولت اسرائیل فشار بر یهودیان اشکال و ابعاد ویژه‌ای به خود می‌گیرد. با این وجود ، ادیان رسمی به طور نسبی موقعیت «بهتری» نسبت به بهائیت دارند.

اسرائیل

در رابطه با اسرائیل و آینده آن چند موضوع مهم وجود دارند که برای ادامه بحث بایستی به طور بسیار مختصری توضیح داده شوند.

یهودی‌ستیزی جدید: این ایده جدیدی است که اسرائیل سعی دارد از آن بهره‌برداری سیاسی کند. تمام ایده بر این اصل قرار دارد که اسرائیل «یهود جهان» است، یعنی اینکه اسرائیل را باید مانند یک فرد یهودی در نظر گرفت و نمی‌توان آن را مورد انتقاد قرار داد. نتیجه به آنجا ختم می‌شود که هر انتقادی از سیاست‌های اسرائیل را می‌توان نوعی یهودی‌ستیزی تلقی نمود. می‌توان از سیاست‌های آلمان یا هر کشور دیگری انتقاد کرد بدون آنکه به المان‌ستیزی متهم شد، اما با انتقاد از اسرائیل فرد در مظان اتهام یهودی‌ستیزی قرار می‌گیرد. البته موافقین این ایده چنین نتیجه‌گیری را رد می‌کنند و معتقدند می‌توان از سیاست‌های اسرائیل انتقاد نمود، اما نمی‌توان نسبت به آن در مقایسه با کشورهای دیگر تبعیض قائل شد. طبعا مواردی وجود دارند که کشوری یا کشورهایی، کشور ثالثی را مورد تبعیض قرار می‌دهند مانند تحریم. تحریم افریقای جنوبی در چند دهه پیش تبعیض بود تبعیضی برای برای رفع تبعیض و نژادپرستی.

دوم ، این به آن معنی است که اسرائیل کشور و نماینده همه یهودیان جهان است. اسرائیل را باید برابر با همه یهودیان در نظر گرفت، در حالی که بیش از نیمی از یهودیان در خارج از مرزهای اسرائیل زندگی می‌کنند و تقریباً یک چهارم شهروندان اسرائیل غیر یهود هستند. این بدانجا ختم شده که هر فرد یهودی در جهان، هر حمله و انتقادی به اسرائیل را حمله به خود فرض کند. گفته می‌شود که «ضد اسرائیل یعنی ضدیهودی». انسان‌ها بایستی حق داشته باشند احساسات خود، از جمله تنفر، را در مورد سیاست‌های اسرائیل بیان کنند. بدون آنکه انگ یهودی‌ستیزی به آن‌ها زده شود. این به معنی آن نیست که نویسنده این سطور خواهان چنین چیزی است، بلکه نباید چنین حقی را محدود کرد. در میان یهودیان در سرتاسر جهان نظرات متفاوتی نسبت به کشور اسرائیل و صهیونیسم وجود دارند. آیا این نظرات متفاوت در میان خود یهودیان باعث می‌گردد که برخی از انان یهودی‌ستیز قلمداد شوند؟

صهیونیسم: پروژه‌ای بود برای «یک سرزمین بدون مردم و مردم بدون سرزمین». همه یهودی‌ها صهیونیست نیستند و یک صهیونیست نیز می‌تواند یهودی نباشد. آیا جنبش صهیونیستی یک جنبش استعماری بود؟ در این مورد اختلاف‌نظر در بین چپ (اعم از یهودی و غیریهودی) بسیار زیاد است. اوری رام معتقد است:

«در اسرائیل... تعریف صهیونیسم به عنوان یک جنبش استعماری معمولاً به مثابه افتراگویی در نظر گرفته می‌شود. در نظر گرفتن اسرائیل به عنوان یک جامعه استعماری به معنی آن است که یهودیان سرزمینی را فتح و از آن بهره‌برداری نمودند، یا اینکه ساکنین بومی را اخراج کردند؛ این درست عکس هسته مرکزی است که یک صهیونیست از خود تصویر می‌کند، یعنی جنبش مردمِ بدونِ سرزمین که به یک سرزمینِ بدونِ مردم برمی‌گردند. این موضع از سوی جناح چپ صهیونیست‌ها، که به طور سنتی ادعای خود-ازادی و رستگاری یک سرزمین از طریق رنج و محنت را داشته و نیز توسط جناح راست اسرائیل، که به طور سنتی طرفدار این بوده که «کل سرزمین اسرائیل» با توجه به «حقوق تاریخی» و میشیت الهی، دارایی غیرقابل انکار مردم یهودی

است، مشمئزکننده تلقی می‌شود.".
عده‌ای صهیونیسم را یک جنبش ناسیونالیستی می‌دانند که انرا باید بر اساس اهدافش تعریف کرد و نه بر اساس ابزاری که به کار گرفته است. به عبارتی، آن‌ها معتقدند که جنبش صهیونیستی تا حد معینی روش‌های استعمارگرایانه را به کار گرفته است. دلیل اصلی استفاده از چنین روش‌هایی نیز این واقعیت بود که یهودیان به سرزمینی آمدند که مردمان دیگری آنجا را از قبل اشغال کرده بودند و ساکنین مهاجر جدید، یعنی یهودیان، حاضر به ادغام در جامعه قدیمی نبودند و خواهان ایجاد ملت و فرهنگ خاص خویش بودند.
در عوض، بسیاری از چپگرایان چون جودیت باتلر، یواو پلد معتقدند که جنبش صهیونیستی هم از نظر هدف و هم شیوه‌هایی که به کار گرفت استعماری بود.
حق وجود داشتن: آیا کشور اسرائیل حق وجود داشتن دارد؟ این یکی از مواردی است که در مورد خودِ پرسش اختلاف نظر وجود دارد. برخی با طرح چنین پرسشی قصد مقابله با سیاست‌های کشورهایی چون ایران را دارند، اما در اصل طرح چنین پرسشی اشتباه است. در طول تاریخ کشورهای بسیاری وجود داشته‌اند که امروز دیگر نشانی از آن‌ها وجود ندارد و هیچ‌کس خواهان احیای آن‌ها نیز نیست. تا چند دهه پیش کشوری به نام اتحاد شوروی وجود داشت، امروز دیگر وجود ندارد. کشورهای زیادی در طی چند دهه اخیر بوجود امده‌اند. هیچ قانون بین‌المللی برای حفظ یک کشور وجود ندارد. آن‌ها می‌ایند، می‌روند، تغییر نام می‌دهند، تجزیه می‌شوند، متحد می‌گردند. بنابراین یا کشورها وجود دارند و یا ندارند. آنچه که مسلم است، اگر کشوری وجود داشته باشد بنا بر قوانین بین‌المللی نمی‌توان به آن تعرض نمود. در عین حال یک کشور اجازه قتل‌عام مردم خود یا پاکسازی قومی و مواردی شبیه آن را ندارد.
دو یا یک کشور: بسیاری به ویژه پس از قرداد اسلو معتقد به ایجاد دو کشور مستقل هستند. یک کشور فلسطینی کاملاً مستقل که مرزها و سرزمینش توسط اسرائیل کنترل نشود. کشوری مانند هر کشور دیگری با پلیس و ارتش خود. این راه‌حل ،از سوی دیگر، باید مبتنی بر باقی‌ماندن همه غیریهودیانی که امروز در اسرائیل زندگی می‌کنند و نمی‌خواهند به کشور فلسطین مهاجرت کنند، باشد. آن‌ها بایستی بتوانند با حقوق مساوی با دیگران در اسرائیل به زندگی خود ادامه دهند. قطعاً مسأله بازگشت پناهندگان، مرزهای قبل از ۱۹۶۷ ، اورشلیم و بسیاری از موارد دیگر نیز باید حل شوند.
راه حل دیگر ایجاد یک کشور بزرگ و دمکراتیک برای همه ساکنین آن به عنوان شهروندان یک کشور است. برخی معتقدند ساکنین چنین کشوری، باید دوملیتی باشند. مجدداً مسأله بازگشت مهاجرین و یا چگونگی پرداخت غرامت به برخی از انان، یکی از مشکلات بزرگ خواهد بود. بسیاری از یهودیان عقیده دارند که انها در یک کشور بزرگ جدید، پس از چندی در اقلیت قرار خواهند گرفت. از سوی دیگر شک و تردیدهای زیادی در مورد امکان همزیستی دو ملتی که سال‌ها با همدیگر جنگیده‌اند وجود دارد؟ اما ما می‌دانیم که مردم بسیاری از کشورها در طی قرون گذشته جنگ‌های داخلی را تجربه کرده‌اند، اما پس از صلح ، به همزیستی با همدیگر ادامه داده‌اند. کاری بسیار مشکل، غیرقابل تصور اما شدنی! نکته مهم اینکه در صورت پذیرش چنین راه‌حلی، بدون در نظر گرفتن اینکه کدام قوم در اکثریت باشد، کشوری به نام اسرائیل در شکل امروزی آن وجود

نخواهد داشت و کسانی که بر حق وجود داشتن اسرائیل پافشاری می‌کنند عملاً این راه حل را حذف می‌کنند.
در هر حال ، تصمیم در مورد هر راه‌حلی مربوط به ساکنین آن سرزمین است و نه هیچ‌کس یا کشور دیگری!
باید به هر تصمیم دمکراتیکی که از سوی همه ساکنین اسرائیل-فلسطین گرفته می‌شود، احترام گذاشت.

منافع ملی

یکی از سؤالاتی که چپ باید به آن پاسخ دهد این است، آیا ما در مقابل حوادث اسفباری که در کشورمان در مورد یهودی‌ستیزی اتفاق افتاده است به درستی موضع گرفته‌ایم؟ (در رابطه با اعدام‌های اول انقلاب، مانند اعدام القانیان به جرم «صهیونیست» بودن دیگران گفته‌اند و نوشته‌اند و نویسنده این سطور در این نوشته وارد آن نمی‌شود).
اولین نکته‌ای که جلب توجه می‌کند اینکه در ایران مسئولین مملکتی کنفرانس هولوکاست را در اذرماه ۱۳۸۵ برگزار کردند، اما هیچ یک از احزاب و سازمان‌های چپ ایران اعلامیه‌ای در محکوم کردن آن ندادند. در نشریات اینترنتی فقط نامه امضای ۱۰۴ نفر از هم‌میهنان ایرانی در محکومیت این کنفرانس منتشر شد، که خود مایه دلگرمی است. اما دارنده این قلم نتوانست اطلاعیه‌ای از سوی احزاب و سازمان‌های سیاسی در این مورد پیدا کند! آیا آن‌ها در مورد محکوم کردن کنفرانس شکی داشتند؟
گفته می‌شود که در ایران سال‌ها یهودیان در کنار ایرانیان زندگی کرده‌اند و ایرانیان یهودی‌ستیز نیستند. اما این فقط یک ادعاست. از حدود بیش از ۳۰۰ هزار یهودی ایرانی ،در بهترین حالت، ۴۰ هزار نفر در ایران باقی مانده‌اند. این نشانه چیست؟ آیا آقای احمدی‌نژاد و یارانش که انکار هولوکاست را مطرح کردند ایرانی نیستند؟ آیا آن‌ها هیچ طرفداری نه فقط در ایران، بلکه در میان ایرانیان خارج کشور نداشتند/ندارند؟ آیا احمدی‌نژاد و یارانش مسأله هولوکاست را به خاطر کنجکاوی علمی مطرح نمودند؟
بنا بر یکی از امارگیری‌های که در ایران در دوران ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد صورت گرفته است، ۷۴ درصد مصاحبه‌شوندگان گفتند که نمی‌خواهند همسایه یهودی داشته باشند، این رقم در مورد مسیحی‌ها به کمتر از نصف یعنی ۳۵ درصد کاهش یافت. این عدم تمایل حاکی از چیست؟ (این به معنی آن نیست که دیگر کشورهای منطقه وضع بهتری دارند، که متاسفانه ندارند. ۹۴ درصد عراقی‌ها نمی‌خواهند همسایه یهودی داشته باشند.) طبعا اگر پرسش به شکل دیگری مطرح می‌شد ارقام بسیار متفاوت بودند. اگر از همان افرادی که نمی‌خواستند همسایه یهودی داشته باشند، پرسیده می‌شد که یهودی ستیز هستند، احتمالاً اکثریت انان جواب منفی می‌دادند.
در زمان طرح انکار هولوکاست از سوی مقامات کشور ، فقط می‌توان چند مقاله انگشت شمار، در مورد هولوکاست و یهودی‌ستیزی، از جمله مقاله آقای نیکفر، را یافت. مقالاتی که فقط به طرح قضیه و دفاع از حقوق یهودیان پرداختند بسیار محدود بودند. (البته نوشته‌های محدود دیگری در این رابطه در نشریات وجود داشتند اما آن‌ها که فقط جنبه خبری داشتند..)
در عوض مقالات بسیار بیشتری (چپ و غیر چپ) در مورد یهودی‌ستیزی وجود داشته (و دارند) که تدافعی

بودند. هدف این مقالات در درجه اول نه دفاع از یهودیان به طور کلی ، و یا اقلیت یهودی ایرانی به طور مشخص، بلکه دفاع از اکثریت ایرانی بود، مثل مقاله بسیار جالب آقای اکبر گنجی به نام ایران یهودستیز. نویسنده این سطور لزوم چنین مقالاتی را کتمان نمی کند و بر کار همه نویسندگان آن مقالات ارج می گذارد اما هدف انان مقابله با زیاده‌گویی‌های نتانیاهو و افراد مشابه است و نه مقابله با اقدامات، و یا تهدیدات مقامات ایرانی! در این موارد، نقطه آغاز منافع ملی ایران است. آیا در این رابطه اشکالی وجود دارد؟

مسلماً دفاع از منافع ملی عملی بسیار شایسته است و من مانند بسیاری دیگر، خود را فردی میهن‌پرست می‌دانم، اما مشکل من تعریف منافع ملی است؟ آیا تکیه بر این موضوع به تنهایی کافی است؟ شاید چند مثال قضیه را روشن کند.

در جنگ دوم جهانی اکثریت مردم فرانسه طرفدار رژیم ویشی و مارشال پتن بودند. اما یهودیان، کمونیست‌ها و افراد دیگری بشدت تحت فشار قرار گرفتند. در هر حال اقلیتی از فرانسوی‌ها به مقابله با نظر اکثریت برخاستند. آیا ژنرال پتن، حافظ منافع ملی فرانسه بود یا اقلیتی که بر خلاف منافع ملی فرانسه نیروی مقاومت را تشکیل دادند؟ پتن یا دو گل؟

اسنودن بسیاری از اسرار حکومتی آمریکا را در اختیار همگان، از جمله کشورهای رقیب و دشمنان ایالات متحده قرار داد. حال اگر از تفسیر کلمه «اسرار» بگذریم، آیا اسنودن یک خائن امریکایی است که به« منافع ملی» آمریکا ضربه زد؟ یا اینکه ارزش‌های دیگری وجود دارند، مانند ازادی، که بسیار مهم‌تر از« منافع ملی » هستند.

اسرائیل تا قبل از جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷ از نظر اخلاقی در انظار جهانیان در موقعیت بدی قرار نداشت. اما پس از اشغال بلندی‌های جولان، شبه‌جزیره سینا، نوار غزه، و کناره باختری رود اردن بسیاری از طرفداران خود را در جهان از دست داد. اسرائیل این مناطق را یا پس داد، مثل شبه‌جزیره سینا پس از قرارداد صلح با مصر، و یا آن‌ها را همچنان در اشغال خود نگه داشته است. همه این‌ها تحت عنوان منافع ملی صورت گرفت. لازم به تذکر است که حزب کارگر تا سال ۱۹۷۷ قدرت را در اسرائیل در دست داشت و در مورد این سیاست بین حزب کارگر و لیکود توافق کامل وجود داشت. وظیفه نیروهای پیشرو در این شرایط چه بود؟

در جمهوری اسلامی ادعا می‌شود که جنگ‌های نیابتی به خاطر دفاع و حفظ منافع ملی صورت می‌گیرند. از طرف دیگر عدم شناسایی اسرائیل نیز بر اساس منافع ملی و تثبیت ایران به عنوان یک ابرقدرت اخلاقی باید در نظر گرفته شود و نه یهودی‌ستیزی. ایران فقط همبستگی خود را با مردم ستمدیده فلسطین نشان می‌دهد!

اکنون مدتی است که خوشبختانه موضوع رابطه با اسرائیل در مرکز توجه برخی از نیروهای داخلی و اپوزیسیون قرار گرفته است. امری که بسیار لازم و پسندیده است. موافقین، خواهان پایان تهدیدات لفظی ایران علیه اسرائیل هستند، مخالفین، زمان کنونی را «لحظه مناسب»ی برای طرح چنین مطالبی نمی‌بینند. هر دو بر اساس منافع ملی به دو نتیجه کاملاً متفاوت می‌رسند. در اینکه هر دو طرف این بحث نیز خواهان بهبود شرایط ایران هستند نیز شکی نیست. آن‌ها که خواهان مناسبات بهتر هستند به درستی بر این نکته تأکید دارند که کلید بهبودی مناسبات خارجی ایران با غرب، اسرائیل است و این تنها راه جلوگیری از کشیده شدن آتش جنگ

به ایران است. دومی طرح چنین خواسته‌ای در شرایط کنونی را تضعیف نیروهای میانه‌رو تلقی می کند. چه باید کرد؟

مشکل اینجاست که محور اصلی استدلال ما حداقل از موضع چپ و یا کلاً ترقیخواهی اشتباه است. در درجه اول موضع ما در برابر مسأله اسرائیل-فلسطین بر پایه چند ارزش مهم قرار دارد: ازادی‌خواهی، برابری‌طلبی، عدالت‌جویی، همزیستی، و صلح‌طلبی. ازادی به این معنی که ما خواهان آزادی برای همه انسانها، از جمله آزادی دینی همه ساکنین این منطقه هستیم. برابری به این معنا که ما طرفدار برابری همه فارغ از طبقه، رنگ، نژاد، جنسیت، و در این مورد مشخص برابری فلسطینی و یهودی هستیم. عدالت به این معنی که خواهان ارتقا فرودستان جامعه، ودر این مورد برخورد عادلانه با مهاجرین فلسطینی می‌باشیم. صلح، به این معنا که خواهان صلح در بین همه کشورها ، از جمله کشورهای همجوار منطقه می‌باشیم. در مورد همزیستی نیاز به توصیح بیشتری است.

یکی از دلایل یهودی‌ستیزی عدم توجه به اصل همزیستی است. بنا به گفته هانا ارنت ما نمی‌توانیم هم‌دیواری‌های خود، کسانی را که قرار است با آن‌ها در کنار همدیگر زندگی کنیم را انتخاب کنیم. این واقعیتی است که ما باید آن را برای برقراری صلح و آرامش در تمام دنیا بپذیریم. یکی از دلایل هولوکاست و کلاً همه نسل‌کشی‌ها و پاکسازی‌های قومی عدم قبول این واقعیت ساده است. در المان نازی بر اساس عدم قبول همین اصل بود که جنایت‌های غیرقابلی صورت گرفت به طوری که ادرنو حتی شعر سرودن بعد از اشویتس را بربریسم شمرد، یعنی اینکه هیچ‌کس نمی‌تواند بعد از هولوکاست از کنار چنین پدیده‌ای بی‌تفاوت بگذرد. بنا به گفته جودیت باتلر، انسان‌ها وقتی در جایی سکنی گزیدند درست به خاطر سکونت خود، حق سکنی گزیدن در آنجا را یافته‌اند. دیگر نیازی به گشتن در میان مدارک و کتب قدیمی، و اثبات چنین حقی وجود ندارد. انسان‌ها در طول تاریخ خود از مکانی به مکان دیگری نقل مکان کرده‌اند، همه ما «یهودیان سرگردان» بوده‌ایم. امروز، مهاجرین زیادی را می‌بینیم که به خاطر جنگ و یا هر دلیل دیگری به کشورهای دور و نزدیک خود پناه می‌برند. در ایران بسیاری از روستائیان به دلایل اقتصادی به شهرها پناه می‌اورند، اقوام غیرفارس به تهران یا مناطق فارس‌نشین کوچ می کنند و متأسفانه در مواردی با رفتار نامناسب ساکنین قبلی آن مناطق روبرو می‌شوند. مهاجرینی که به خاطر جنگ و ناامنی به کشورهای غربی پناهنده شده‌اند، درست به همین خاطر ممکن است تحت فشار قرار بگیرند: قدیمی بودن، تعلق به قوم اکثریت، پیروی از دین اکثریت، موجب برتری است. مهاجری که در کشوری سکنی گزید، درست به خاطر بودن در آنجا باید پذیرفته شود. در این مورد، نمی‌توان گفت که حق تو نه اینجا بلکه جای دیگری است. نمی‌توان گفت به خانه‌ات برگردد، خانه من همانجایی است که در آنجا هستم و احساس در خانه بودن را دارم. آیا با این حساب می‌توان هر خانه‌ای را تصاحب کرد؟ با زور وارد شد؟ صاحبان قبلی را کشت و خانه را متصاحب شد؟ مسلماً خیر! مهاجری که به اروپا می‌اید و پذیرفته می‌شود، مهاجری است که خانه هیچ‌کس دیگری را اشغال نکرده بلکه درست مانند همه افراد دیگر جامعه کار می کند، مالیات می‌پردازد، به رشد جامعه در حد توان خود کمک می کند چرا باید از حقوق کمتری نسبت به دیگر افراد جامعه برخوردار باشد؟

آیا این موضوع شامل ساکنین اسرائیل نیز می‌شود؟ مسلما. قبل از اعلام استقلال اسرائیل، عده زیادی از یهودیان در سرزمین فلسطین آن زمان سکنی داشتند یا گزیدند. این به معنی آن نیست که هیچ برخورد خشونت‌امیزی قبل از اعلام استقلال وجود نداشته، که داشته است. مشکل اصلی در رابطه با سرزمین‌های اشغالی است. آنچه که از سال ۱۹۶۷ به بعد توسط اسرائیل به اشغال گرفته شد غیر قانونی است.

درک غلط دیگری که وجود دارد این است که ما باید همه مهاجرین، همه همسایه‌های خود را دوست داشته باشیم، و آن‌ها را درک کنیم. این یکی از مواردی است که برخی از چپگرایان خواهان آن هستند و از این رو حاضر به پذیرش هیچ راه‌حل بینابینی نیستند. این ناشی از همان همبستگی است که من در نوشته‌های قبلی خود در مورد آن (در مورد همبستگی) نوشته‌ام. ما نمی‌توانیم همه انسان‌ها را دوست داشته‌باشیم، قطعا نمی‌توانیم همه را درک کنیم. شاید نتوانیم رفتار بسیاری از نزدیکان خویش و یا در مواردی خود را درک کنیم. نکته اصلی آن است که بتوانیم به همه احترام بگذاریم. همان حقوقی را قائل شویم که برای خود قائل هستیم. مسلماً برخی از فلسطینی‌ها و یهودیان همدیگر را دوست دارند، با هم زندگی می کنند و از این نظر هیچ مشکلی باهمدیگر ندارند. اما داشتن چنین انتظاری از همه امری غیرمنطقی است. و از همین رو یافتن یک راه‌حل در مناقشه خونباری چون فلسطین-اسرائیل بر پایه عشق و دوست داشتن بی‌پایه و اساس است. اما می‌توان بر پایه احترام متقابل، بسیاری از مسائل را حل کرد.

یهودی‌ستیزی امروزی قطعاً شکل و شمایل دیروزی را ندارد. آن حتی گاه می‌تواند متناقض نیز به نظر اید. مثلاً اندرش بریویک، تروریست معروف نروژی که اعتقاداتش بر پایه تفسیر خاصی از مسیحیت قرار دارد، حضور یهودیان در اروپا را غلط، اما در اسرائیل کاملاً درست می‌پندارد. او از آنجا که امروز خطر اسلام نسبت به یهودیت را بزرگتر می‌شمرد، حضور یهودیان در منطقه خاورمیانه را لازم می‌داند، چرا که از نظر او، یهودیان در منطقه خاورمیانه همان وظیفه‌ای را دارند که مسیحیان در کشورهای غربی، یعنی محدود کردن رشد اسلام.

همچنین در این رابطه می‌توان از نمونه مجارستان و پدیده ویکتور اوربان یاد کرد. ناسیونالیستی که از برخی جهات یاداور احمدی‌نژاد است. در پوداپست موزه‌ای به نام «خانه ترور» وجود دارد که وظیفه‌اش عوض کردن تاریخ معاصر مجارستان، از جمله تاریخ آن در جنگ دوم جهانی است. برخی آن را موزه انکار هولوکاست می‌خوانند، برخی آن را مدافع «تاریخ واقعی» مجارستان. در این روایت تاریخی جدید، همکاری مجارها با آلمان نازی بین سالهای ۱۹۴۴-۱۹۴۰ وجود ندارد ، فرستادن یهودیان به اردوگاههای مرگ فقط به المانی‌ها نسبت داده می‌شود. ملت مجار در دوران جنگ فقط قربانی بودند و هیچ نقشی در ماجرا نداشتند. آن‌ها یا قربانیان سربازان هیتلری یا استالینی بودند. هم‌اکنون اوربان برای انتخابات نزدیک آینده ، سرمایه‌دار بزرگ مجاری جورج سوروس را به عنوان دشمن خود انتخاب نموده است. یهودی و کاپیتالیست. کسی که سال‌ها هم باعث سقوط ارز کشورهایی چون سوئد شد و هم به جنبش همبستگی لهستان کمک نمود. سوروس در آمریکا زندگی می کند و قرار نیست که در انتخابات مجارستان شرکت داشته باشد، اما او در بوداپست دانشگاه اروپای مرکزی را در سال ۱۹۹۱ بنیان گذارد. این دانشگاه به عنوان سمبل شرارت یهودیان و جورج سوروس، مورد حمله ناسیونالیست‌ها قرار گرفته است. ویکتور اوربان سمبل پوپولیست‌های اروپاست. او ناسیونالیستی است

که هر بار موضوعی را برای انتخابات برمی‌گزیند. گاهی چپ‌ها، زمانی اتحادیه اروپا، گاهی مهاجرین و این بار جورج سوروس یهودی که می‌خواهد از طریق دانشگاه خود همه چیز را تغییر دهد. زیرا از نظر اوربان، مجاری‌ها ناسیونالیست‌هایی هستند که هیچ‌گاه عوض نمی‌شوند. باز در اینجا نیز همه سیاست‌های راستگرایانه بر پایه منافع ملی قرار دارند.
همه موارد بالا نشان می‌دهد که یهودی‌ستیزی، اسلام‌هراسی، و نژادپرستی همه با همدیگر پیوند دارند. آیا این موضوع در مورد ایرانیان نیز صدق می‌کند؟ آیا چپگرایان ایرانی نیز یهودستیز هستند؟

اعتراف

همکاری انقلابیون ایرانی با فلسطینی سابقه طولانی دارد. برخی از انان در مبارزات مردم فلسطین علیه دولت اسرائیل مستقیماً شرکت داشته‌اند. کلا، پس از جنگ ۱۹۶۷ ، از نظر اخلاقی کفه به سمت نیروهای فلسطینی برگشت. اگرچه بسیاری از بنیانگذاران دولت اسرائیل خود طرفدار نوعی از سوسیالیسم بودند، اما اکثریت رهبران جنبش کارگری از همان ابتدای شکل‌گیری جنبش صهیونیستی در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم، به خاطر جنبه‌های ناسیونالیستی جنبش با آن مخالفت کردند. با این وجود، به هنگام تشکیل دولت اسرائیل، بسیاری آن را یک کشور سوسیال‌دمکرات یهودی تلقی نمودند. پس از چندی ورق برگشت. چپ نو نیز پس از حوادث سال ۱۳۶۷ به طور کلی از حقوق ضایع شده مردم فلسطین حمایت کرده و می‌کند. از این نظر دفاع ترقی‌خواهان ایرانی از مردم فلسطین بر اساس قواعدی که در بالا مورد بحث قرار گرفتند، امری ضر است.
در ایران مخالفت با اسرائیل ترکیبی است از مخالفت‌های سیاسی، مذهبی، و ناسیونالیستی. برای کسانی که از جنبه مذهبی به این گره کور تاریخی نگاه می‌کنند، سابقه طولانی دوستی و دشمنی مسلمانان با یهودیان نقش مهمی دارد. برخی از این جنبه‌ها بقدری در جامعه ما نفوذ کرده‌اند که خود را به شکل اصطلاحات، ضرب‌المثل‌ها، روایات.. خود را نشان می‌دهند. در زبان فارسی جهود بار خاصی دارد (کلمات مشابه، جهودبازی دراوردن، جهود خیبری، جهود خون دیده، ...). برخی کلیشه‌ها را به سادگی پاک نمی‌توان کرد. این‌ها جز سنت‌هایی هستند که در جامعه بازتولید می‌شوند.
رقابت جمهوری اسلامی در منطقه فقط مربوط به کشورهای مقتدر اسلامی منطقه مانند عربستان و ترکیه نبوده، بلکه اسرائیل را نیز در بر می‌گیرد. بیاد داشته باشیم که اگرچه رژیم پهلوی در ژانویه ۱۹۵۰ اسرائیل را به رسمیت شناخت اما ایران در زمان مصدق کنسولگری خود در بیت‌المقدس را منحل کرد، و هنگامی که ایران طرح راجرز را مبتنی بر بازپس‌گیری‌های سرزمین‌های اشغالی اعراب بود ، پذیرفت روابط اسرائیل با ایران در زمان شاه بسرعت کم شد. این به آن معناست که حتی در زمان شاه ایران و اسرائیل روابط بسیار نزدیکی نداشتند.
برتر دانستن نژاد اریایی و طرفداری از هیتلر نیز فقط یک پرانتز کوچک در تاریخ کشور ما نیست. ما این برتری‌جویی را در برخورد با اقوام و نژادهای دیگر نیز می‌بینیم. کافیست که به برخورد جمهوری اسلامی و برخی

از نیروها با اعراب ایرانی دقت نمود.
رد پای برخورد ناسیونالیستی را در موارد دیگری نیز می‌توان یافت. نمونه آن برخورد ناسیونالیستی با رفراندوم کردستان بود. بسیاری فقط از ترس اشاعه رفراندوم کردستان عراق به ایران، آن را محکوم نمودند و یا اینکه در مقابل آن موضع سکوت را برگزیدند. آیا داشتن حقوق برابر ملی موجب جدایی می‌شود؟ آیا در روابط خانوادگی، به رسمیت شناختن حق برابر طلاق موجب افزایش طلاق می‌شود؟ آیا جمهوری اسلامی با توسل به زور و قانون و زیر پا گذاشتن حق زن در طلاق موجب شکوفایی زندگی خانوادگی شده است؟ آیا توانسته آمار طلاق را پایین نگه دارد؟ ملتها می‌توانند تصمیم بگیرند با هم زندگی کنند و یا از هم جدا شوند. طبعا هر جدایی عاقلانه نیست و باید طرفین در مورد همه جنبه‌های آن به خوبی فکر، مجادله و حتی مشاجره کنند اما نمی‌توانند حق دیگری را کتمان کنند...
چپ ایرانی به هیچ‌وجه نیرویی ایزوله که فارغ از تاثیرپذیری از چنین عواملی باشد نیست. جمهوری اسلامی در برخی از موارد خواسته یا ناخواسته با تبلیغات خود باعث گسترش یهودی‌ستیزی در جامعه ایرانی چه در داخل و چه خارج شده است. در عین حال دولت‌های متفاوت اسرائیلی (متأسفانه حتی حزب کارگر) در طی نیم قرن گذشته با جنایت‌ها و ظلم‌های معتنابهی که در حق فلسطینیان روا داشته‌اند خود نیز در گسترش یهودی‌ستیزی نقش موثری ایفا نموده‌اند. به عکس، نیروهایی چون داعش و القاعده با جنایات خود موجب گسترده‌شدن اسلام‌هراسی در کشورهای غربی و کاهش فشار بر یهودیان در کشورهای غربی شده‌اند.
کارنامه بسیار نحیف چپ ایران در دفاع از حقوق یهودیان، ضمن دفاع از حقوق مردم فلسطین، خود نشانه‌ایست که ما خود نیز آغشته به نوعی از یهودی‌ستیزی هستیم. رادیکالیسم انقلابی به خودی‌خود به هیچ‌وجه مانع رشد چنین گرایشاتی نمی‌شود. وظیفه نیروهای انقلابی در کشوری چون ایران، دقیقاً شبیه چپ‌گرایان کشورهای غربی نیست. در این کشورها اسلام‌هراسی به معضل بزرگی در جامعه شده است. در کشوری چون ایران که غیرشیعیان مورد تبعیض قرار می گیرند، و بلندگوهای تبلیغاتی راست و دروغ را در مورد یهودیان و کشور اسرائیل منتشر می کنند، خطر همسو شدن با برخی از مواضع غلط جمهوری اسلامی در مسأله فلسطین-اسرائیل برای نیروهای چپ وجود دارد. این به هیچ وجه به معنی رها کردن یا کاهش دفاع از حقوق فلسطینیان نیست، بلکه دفاع از حقوق یهودیان چه در ایران، و نیز دفاع از همزیستی مسالمت‌امیز با کشور اسرائیل در کنار دفاع از حقوق فلسطینیان است.
وظیفه ما قبل از هر چیز ایجاد همبستگی بین نیروهای صلح‌طلب ایرانی، فلسطینی، و اسرائیلی در منطقه است. این همبستگی فقط با گسترش رابطه و همکاری بیشتر با این نیروها صورت می گیرد. هدف اولیه نه دفاع از خود، آنچه که عمدتا تاکنون صورت گرفته است-و مبتنی بر این بوده که ایرانی یهودی‌ستیز نیست - بلکه به شکل مثبت آن یعنی دفاع از حقوق یهودیان، و مبارزه با بداموزه‌هایی است که در کشور ما و در بین ایرانیان رواج دارد و یا توسط عده‌ای، و در راس آن جمهوری اسلامی رواج داده می‌شود. اگر ما خواهان گسترش رابطه با ترقیخواهان یهودی و ساکنین اسرائیل هستیم می‌بایستی در این راه قدم‌های مشخص برداریم. ما می‌توانیم و باید در جهت دفاع از حقوق یهودیان و کلاً ساکنین اسرائیل تلاش کنیم. طبعا نیروهای صلح‌طلب اسرائیل نیز

به بهترین وجهی می‌توانند به افشای دروغگویی‌های کسانی چون نتانیاهو در مورد ایران بپردازند.
آیا دفاع از حقوق مردم اسرائیل به معنی دفاع از دولت اسرائیل است؟ مسلماً نه. نویسنده این سطور خود به ایجاد یک دولت بزرگ که یهودیان و اعراب را در کنار هم قرار می‌دهد، جاییکه همه از حقوقی یکسان برخوردار باشند حمایت می کند، اما این مسئله‌ای است در درجه اول مربوط به مردم ساکن آن منطقه. ایجاد دو کشور مستقل و دموکراتیک نیز نافی اصول یادشده در بالا نیست. چپگرایان می‌توانند در این مورد نظرها و راه‌حل‌های متفاوتی داشته باشند، مهم دفاع از ارزش‌های مشترکی است که در اینجا مورد بحث قرار گرفتند. ، ازادی، برابری، عدالت، همزیستی و صلح. آیا این مطابق منافع ملی ماست؟ از نظر من در شرایط کنونی دفاع از حقوق مردم اسرائیل و فلسطین و حل این معضل از طریق دموکراتیک با منافع ملی ما کاملاً مطابقت دارد، اما همان‌طور که گفته شد ممکن است جمهوری اسلامی درک دیگری از منافع ملی ما داشته باشد.
این امر هیچ ربطی به تبلغیات اسرائیل در مورد پیوند مستقیم یهودی‌ستیزی و حق وجود اسرائیل ندارد. شاید در صورت حل معضل اسرائیل-فلسطین دیگر کشوری به نام اسرائیل و یا فلسطین وجود نداشته باشد. شاید کشور جدیدی شکل بگیرد، شاید ما شاهد دو کشور متفاوت و آزاد و مستقل اسرائیل و فلسطین باشیم. در همه این موارد، مسأله مهم این است که همه ساکنین کنونی این منطقه در کنار هم زندگی صلح‌امیزی داشته باشند. مهم این است که جمهوری اسلامی سیاست خود را بر همزیستی مسالمت‌امیز و احترام کشورهای منطقه قرار دهد. وظیفه ما گسترش همبستگی از پایین برای فشار آوردن بر دولت‌های ایران و اسرائیل است. آیا این غیرممکن است؟ محمود درویش می گوید: "یک زندگی ممکن، زندگی است که تمنای غیرممکن دارد » . مشکل ما این نیست که خواسته‌های ناممکن را طرح می کنیم. مشکل اینجاست که اولاً از طرح چنین خواسته‌هایی گریزانیم. دوما ، اگر این خواسته‌ها مطرح شوند، هیچ فعالیت مستمری در راه رسیدن به این خواسته‌ها انجام نمی‌دهیم. امروز شعار رابطه با اسرائیل را بدون تلاش در نزدیکی با نیروهای مترقی جامعه یهودی و فلسطینی طرح می کنیم. فردا همه چیز به فراموشی سپرده می‌شود. همبستگی نه یک شعار بلکه پرنسیپی است که اقدام‌های عملی معینی را می‌طلبد.

منابع

- ویکیپدیا
- مارکس، در باره مسئله یهود
- جک جاکوبس، یهودیان و سیاست چپگرایانه
- ژاکوبن
- نیولفت‌ریویو
- صدای یهودی برای صلح، در باره یهودی‌ستیزی